



دانشگاه پیام نور

گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه:

برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

رشته ادبیات فارسی

موضوع:

بررسی توصیفات بزمی در دیوان خاقانی

استاد راهنما:

دکتر مجید سرمدی

استاد مشاور:

دکتر فاطمه کوپا

نگارش:

سولماز دوامی

بهار ۱۳۸۸

آپو خن

تشکر و تقدیر

ابتدا شایسته است سپاس فراوان خود را به استاد گرانقدرم دکتر مجید سرمدی تقدیم دارم که پیشنهاد موضوع پایان نامه از سوی ایشان بوده است و علاوه بر این که طول مدت تحقیق راهنما و یاور من بوده اند، چشم انداز جدیدی از خاقانی و اشعار او بر روی من گشودند و نکات مهم و شیرینی را به من آموختند.

این پژوهش با همه تلاشی که در آن صورت پذیرفته خالی از کاستی نیست، امیدوارم استادان ارجمند و دوستانان فرهنگ و ادب در آن به دیده عنایت نظر کنند و در رفع کاستی ها از یاری و همیاری دریغ نورزند.

چکیده

در این اثر به بررسی بزم و توصیفات بزمی در دیوان خاقانی پرداخته شده است. جشن و شادی مردم که همان بزم نامیده می شود از نگاه خاقانی بررسی شده و در شش فصل تنظیم شده است. خاقانی به بزم اهمیت می دهد و جزئیات مجالس بزم را با نگاهی دقیق توصیف می کند. در این شش فصل انگیزه ها و اشخاص و لوازم بزم تجزیه و تحلیل می شود و در ابتدای هر فصل مقدمه ای کوتاه ذکر شده و سپس به توضیح مسائل مربوط به آن بخش پرداخته و ابیات آن از دیوان خاقانی استخراج گردیده است. حاصل این پژوهش پراهمیت بودن بزم را از دیدگاه خاقانی نشان می دهد. او به بزم و مجالس بزم نگاهی عمیق دارد. او برای شادی مردم ارزش قائل است و با آوردن نکات ظریف و دقیق کمک بزرگی به تاریخ بزم و بزم سازی می کند.

واژگان کلیدی: مجالس بزم - دیوان خاقانی - آیین ها

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۴	چکیده
۸	اهداف پژوهش و سوالات تحقیق
۹	پیشینه تحقیق
۹	روش پژوهش
۱۰	علائم اختصاری
۱۱	خاقانی شروانی
۱۳	مقدمه
۲۲	۱- فصل اول (مناسبت‌های بزم)
۲۳	۱-۱ جشن‌های ایرانی
۲۵	۱-۲ نوروز
۳۰	۱-۳ مهرگان
۳۲	۱-۴ جشن سده
۳۴	۱-۵ اعیاد اسلامی
۴۰	۱-۶ ازدواج
۴۵	۲- فصل دوم (اشخاص بزم)
۴۶	۲-۱ خدمه بزم و خوان
۵۰	۲-۲ ساقیان
۵۲	۲-۳ نوازندگان
۵۵	۲-۴ ترتیب نشستن در مجلس بزم
۵۷	۳- فصل سوم (لوازم بزم)
۵۸	۳-۱ می و باده نوشی
۶۴	۳-۲ پیمان‌ها و جام‌ها
۷۳	۳-۳ خطوط جام
۷۶	۳-۴ آداب باده نوشی

۸۵ ۳-۵ منقل و تنوره در بزم
۸۸ ۳-۶ موسیقی
۹۰ ۳-۷ آلات موسیقی
۱۰۵ ۳-۸ الحان و اقوال
۱۰۹ ۳-۹ اصطلاحات موسیقی
۱۱۰ ۳-۱۰ غذاها و شیرینی ها
۱۱۶ ۳-۱۲ آرایش زنان
۱۲۷ ۳-۱۳ آرایش عروس
۱۲۹ ۴ -فصل چهارم (مکان و زمان بزم)
۱۳۷ ۵ -فصل پنجم (مناسبت های معمول در بزم)
۱۳۸ ۵-۱ بذل و بخشش در بزم
۱۳۸ ۵-۲ بار عام
۱۳۹ ۵-۳ تحفه و نثار
۱۴۰ ۵-۴ خلعت و شریعت
۱۴۳ ۵-۵ دندان مزد
۱۴۳ ۵-۶ رکاب بوسی
۱۴۴ ۶ -فصل ششم (صور خیال در مجالس بزم خاقانی)
۱۵۰ نتیجه گیری
۱۵۳ منابع و مآخذ
۱۵۶ فهرست مقالات فارسی

خدای بزرگ است هر مزد
اوست که این بوم آفرید
که آن آسمان آفرید
که مردم آفرید
که شادی آفرید مردم را

فرمان های هخامنشی، ص ۵۲

اهداف پژوهش و سوالات تحقیق

ادبیات هر قوم دریچه ای برای شناخت خصوصیات، روحیات، آداب و رسوم و به طور کلی فرهنگ آن قوم شمرده می شود. از این رو پژوهش های ادبی می تواند وسیله ای برای شناخت عناصری باشد که در ساختار فرهنگ یک ملت دخالت دارند. شناخت این عناصر و بررسی زندگی اجتماعی مردم علاوه بر کاربرد جامعه شناسی آن غیرمستقیم به تحقیقات ادبی نیز یاری می رساند. آگاهی از یک نکته تاریخی، اجتماعی یا یک رسم کهن، پرتوی از آگاهی بر آن نکته مبهم می تاباند. همچنین شناخت آیین ها و چگونگی برگزاری آنها می تواند در ارائه دقیق تر گونه های دیگر ادبی مانند ادبیات داستانی یا نمایشی به هنرمندان کمک کند.

یکی از آداب مرسوم و مهم جامعه ایرانی برپایی مراسم بزم است. پرداختن به موضوع بزم و نحوه برپایی مجالس جشن و شادی در میان حاکمان و نیز عموم مردم و دریافتن دقایق و ظرایف آن هم گامی در جهت شناخت بهتر فرهنگ کهن این سرزمین خواهد بود و هم در مواردی می تواند راهنمایی برای حل برخی از مشکلات ادبی باشد.

در نهایت هدف کلی این پژوهش چگونگی برپایی و برگزاری بزم در دیوان خاقانی است و یافتن پاسخ پرسش هایی از این قبیل است:

- ۱- بزم در دیوان خاقانی به چه شکل توصیف شده است؟
- ۲- چه انگیزه هایی در برپایی این بزم ها دخالت داشته است؟
- ۳- چه آیین هایی در دیوان خاقانی در شکل بزم توصیف شده است؟

پیشینه تحقیق

بزم یکی از آیین های اجتماعی ایست ولی تا کنون اثر مستقلی که بزم و موضوعات مربوط به آن مثل مناسبت های بزم و لوازم و مکان و ... یک جا در آن گرد آمده باشد، نوشته نشده است. هرچه هست نوشته ها و مقالات پراکنده ایست که در آنها به بعضی از آداب مربوط به بزم اشاره شده است و البته بسیاری از آنها در جای خود ارزشمند است و در مواردی نیز از آنها در این تحقیق بهره برده ایم. از مهم ترین نوشته هایی که در آنها از بزم و بزم آرای خاقانی سخن رفته است، کتاب «نگاهی به دنیای خاقانی»، نوشته معصومه معدن کن^۱ است که در آن به صورت فهرست وار به بزم و تغزلهای بزمی خاقانی اشاره شده است و تغزل هشت قصیده خاقانی که در مورد بزم سروده شده، در آن آورده شده است.

همچنین رساله ای با عنوان «شادخواری و تاثیر آن در ادب فارسی تا قرن هفتم» که پایان نامه تحصیلی شادروان دکتر حسین لسان است. در بخشی از این رساله نیز به جلوه هایی از باده و بزم اشاره شده است.

اما اساس این تحقیق بزم در دیوان خاقانی است. خاقانی از جمله شاعران بزرگی است که به توصیف بزم های ایرانی در اشعار خود پرداخته است. او شاعری قوی با زبان و لحن مخصوص به خود است که با کار بردن الفاظ و ترکیبات جدید، اشعار خود را از دیگران متمایز ساخته است. او شاعر پیچیده گویی است و شاید همین پیچیدگی دلیلی بر شیرینی شعر او باشد.

روش پژوهش

در این تحقیق و بررسی از روش تحلیل محتوا و از کتابخانه به عنوان ابزار استفاده شده است. نخست دیوان خاقانی مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت و خواننده شد و سپس ابیات مربوط به بزم استخراج گردید و پس از آن مطالب مربوط به هر آیین و لوازم جمع آوری شد، و بعد موضوعات منتخب طبقه بندی و مجزا گشته و به تحلیل محتوایی آنها پرداخته شده است.

جامعه آماری

کار در این پژوهش براساس دیوان خاقانی به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی است. لازم به ذکر است، در پایان هر بیت از علائم اختصاری که مربوط به نوع شعر است استفاده شده و در کنار آن شماره صفحه هر بیت قید شده است.

^۱ معدن کن، معصومه. نگاهی به دنیای خاقانی، ویراسته احمد سمیعی (گیلانی). تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول ۱۳۷۵

علائم اختصاری

ق: قصیده

ق.ک: قصیده کوتاه

غ: غزل

ت: ترجیح بند

ق.ط: قطعه

ر.ب: رباعی

و.م: واژه نامه موسیقی

ل.د: لغت نامه دهخدا

ف.م: فرهنگ معین

ف.س: فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی شروانی نوشته دکتر ضیاءالدین سجادی

ص: صفحه

ج: جلد

ب: بیت

نک: نگاه کنید

خاقانی شروانی

نام او بنابر آنچه خود در مواردی به آن اشاره کرده است بدیل است. او می گوید:
بدل من آمدم اندرجهان سنائی را بدین دلیل پدر نام بدیل نهاد

دیوان، ص ۸۵۰

در زمان حیاتش به افضل الدین شهرت داشته و همین لقب هم در اشعارش آمده و معاصرینش نیز او را با این لقب یاد کرده اند.

خود در اشعارش می گوید:

افضل از زین فضولها راند نام افضل بجز اضل منهد

دیوان، ص ۱۷۳

و اما قول صاحبان تذکره این است که در ابتدا حقایقی تلخیص میکرده و پس از آنکه بوسیله ابولعلاء گنجوی به دربار خاقان اکبر منوچهر شروانشاه راه یافته تخلص او خاقانی شده است. تخلص اول او در دیوانش دو مورد بیشتر نیامده است:

(۱) چو کار به کعبتین عشق افتد شش پنج زنش حقایقی باید (ص ۵۹۲)

(۲) ز در تو چند لافم که تو روزی از وفا بحقایقی نگفتی که سگ در منی (ص ۶۷۷)

اکنون به دلیل جلوگیری از طولانی شدن سخن وقایع زندگی او را به صورت سالشمار ذکر می کنیم:
۴ - در سال ۵۲۰ در شروان به دنیا آمد.

۵ - نزد عمویش کافی الدین عمر بن عثمان تربیت شد و عربی و طب و نجوم و فلسفه را از او آموخت.

۶ - کافی الدین در سال ۵۴۵، در ۲۵ سالگی شاعر در گذشت.

۷ - نخستین سفر او در فاصله سالهای ۵۴۹ و ۵۵۰ اتفاق افتاد. او به قصد دیدار خراسان حرکت کرد ولی در ری بیمار شد و سپس به شروان بازگشت.

۸ - در سال ۵۵۱ به اولین سفر حج خود رفت و در همین سفر ختم الغرائب (تحفته العراقین) را به نظم درآورد.

۹ - در سال ۵۶۹ به سفر دوم حج رفت.

۱۰ - در سال ۵۷۰ بر اثر فرار از شروان به امر شروانشاه دستگیر و زندانی شد و بین هفت ماه تا یکسال را در زندان گذراند.

- ۱۱ - در سال ۵۷۱ پسرش رشیدالدین را از دست داد.
- ۱۲ - او در سال ۵۹۵ در تبریز وفات یافت و در مقبره الشعراى تبریز به خاک سپرده شد.

آثار خاقانی

- ۱ - دیوان اشعار که حدود هفده هزار بیت دارد و مشتمل است بر ۱۰۶ قصیده بزرگ، ۱۱۰ قصیده کوچک، قریب ۲۹۰ قطعه، ۳۳۰ غزل، و در حدود ۳۰۰ رباعی و قریب به ۴۵۰ بیت عربی.
- ۲ - ختم الغرائب (تحفته العراقین)، مثنوی است دارای سه هزار بیت که خاقانی آن را در سفر دوم خود به حج سروده است.
- ۳ - منشآت خاقانی، که شامل نامه هایی است که او به بزرگان زمان خود نوشته است.

مقدمه

مجلس پری خانه شمر بزم سلیمان بین درو در صّفه ها بستان فکر صفهای مرغان بین درو

خاقانی، دیوان، ص ۴۵۲

بزم را «مجلس شراب و جشن و مهمانی» (ل.د) و نیز «محفل و انجمن و مجلس انس» (ل.د) تعریف کرده اند. مجلسی که در آن گروهی به قصد شادی و طرب گرد هم آیند و از وسایل و لوازمی نیز برای این کار سودجویند.

بزم بی گمان پاسخی به یک نیاز انسانی بوده است: نیاز به تفریح و شادی. آدمی همواره در معرض هجوم ناملایمات ناگزیر زندگی قرار داشته، از این رو در جستجوی راه هایی برآمده که بتواند برای لحظاتی تشویش ها و اضطراب ها را فراموش کند و به جسم و روح خود آرامش بخشد. روی آوردن به شعر و موسیقی و شراب، انواع بازی ها و ورزش ها برای برآوردن این نیاز بوده که هرکدام در جوامع گوناگون و دوره های مختلف برای خود آداب و رسوم و لوازمی پیدا کرده و شکل خاصی به خود گرفته است.

ایرانیان قدیم بر آن بوده اند که شادی از موهبت های خدایی و غم و اندوه از پدیده های اهریمنی است. شادی نزد آنان چنان ارجمند بوده که پادشاهان هخامنشی در سرلوحه اغلب کتیبه های خود آفرینش آن را برابر آفرینش آسمان و زمین دانسته و گفته اند: «بزرگ است اهورامزدا که این زمین را آفرید، آن آسمان را آفرید، که انسان را آفرید، که شادی را برای انسان آفرید» (نک: نارمن شارپ، رولف، ۱۳۳۴، ص ۵۲) از این رو در هر فرصتی جشنی می آراستند و روز یا روزهایی را به شادی و خرمی می گذرانند.

توجه به بزم و بزم سازی، بخشی از ادبیات فارسی، چه نظم و چه نثر را به خود اختصاص داده است. در آثار کهن فارسی همه جا ردپایی از بزم و بزم سازی مشهود است. در انواع مختلف شعر فارسی درباره بزم ها سخن گفته شده است که البته نوع هرکدام از این بزم ها و منظور و هدفی که شاعران از بیان آن داشتند با هم متفاوت است. برای نمونه اشاره به بزم هایی که در بعضی قصیده ها و غزل ها توصیف شده است مفید می نماید:

در قصاید شاعران به ویژه شاعرانی چون رودکی، فرخی و عنصری شرح بزم های امیران و شاهان، در واقع توصیف عظمت و بزرگی ممدوح و جزئی از مدح او شمرده می شود، به همین دلیل هرچه این بزم ها و عوامل سازنده آن بزرگ تر نموده شوند تاکید بیشتری بر بزرگی ممدوح تلقی می شود.

نمونه این توصیف ها را در بخشی از قصیده خمریه رودکی با مطلع «مادر می را بکرد باید قربان» می بینیم.

جامه بکرده فراز پنجه خلقان
از گل و از یاسمین و خیری الوان

شاه ملوک جهان امیر خراسان
هر یک چو ماه بر دو هفته درخشان
لبش می سرخ و زلف و جعدش چوگان
بچه خاتون ترک و بچه خاقانی

دیوان، ص ۵۱

با می چنین که سال خورده بود چند
مجلس باید بساخته ملکانه

...

خسرو بر تخت پیشگاه نشسته
ترک هزاران به پای پیش صف اندر
هر یک بر سر سبک مرد نهاده
باده دهند بتی بدیع ز خوبان

و نیز در قصیده زیر از فرخی:

پرده بر بسته بر ره شهناز
زلف ساقی نه کوته نه دراز
از سخن چنین تهی و از غم ماز

سر و ساقی و ماه روح نواز
زخمه رودزن نه پست و نه تیز
مجلس خوب خسروانی وار

...

خوش زبان و موافق و دم ساز
زلف او بر حریر چوگان باز
مانده در خم ز گاه آدم باز

ماه رویی نشانده اند در پیش
جعد او بر پرند کشتگی
باده چون گلاب روشن و تلخ

دیوان ص ۲۰۱

این بزم ها که توصیف آن را در اشعار دیگر شاعران درباری نیز می بینیم، تنها بزم های امیران و شاهان نیست، بلکه به دلیل روحیه شادی و شادخواری حاکم بر شعر آن دوره، گاهی نیز توصیف بزم های شخصی شاعران است؛ که از تنعم تجمل و رفاه ویژه ای برخوردار بودند. نمونه زیر از این جمله است:

می همی خوردی به رطل و به جام
مرغ را پایدام و دل را رام

دوش تا اول سپیده بام
با سماعی که از حلاوت بود

...

با بتانی که می ندانم گفت	که از ایشان هوای من به کدام
گُرُهی را نشانده بودم پیش	برنهاده به دست جام مدام
گُرُهی به پای تا همه شب	کار می را همی دهند نظام

فرخی، دیوان ص ۲۲۴

در غزل نیز به توصیف بزم و عوامل مربوط به آن زیاد برمی خوریم، این اشعار گاهی بزم ها را شبیه آنچه در قصاید دیده ایم توصیف می کنند، و یا توصیف آنها به گونه ای است که تعیین عرفانی یا غیرعرفانی بودن بزم ها دشوار است و بسیاری اوقات، شناخت شخصیت شاعر می تواند راهگشای تعیین نوع بزم ها باشد. نمونه ای از این بزم ها را در اشعار زیر از حافظ و عطار می بینیم.

عشق بازی و جوانی و شراب لعل فام	مجلس انس و حریف همدم و شراب مدام
ساقی شکردهان و مطرب شیرین سخن	همنشینی نیک کردار و ندیمی نیک نام

...

بزمگاهی دلنشین چون قصر فردوس برین	گلشنی پیرامنش چون روضه دارالسلام
صف نشینان نیک خواه و پیشکاران با ادب	دوستداران صاحب اسرار و حریفان دوست کام
باده گلرنگ تلخ تیز خوشخوار سبک	نقلش از لعل نگار و نقلش از یاقوت خام
غمزه ساقی به یغمای خرد آهخته تیغ	زلف جانان از برای صید دل گسترده دام
نکته دانی زله گو چون حافظ شیرین سخن	بخشش آموزی جهان افروز چون حاجی قوام
هرکه این عشرت نخواهد خوشدلی بر وی تباه	وانکه این مجلس نجوید زندگی بر وی حرام

حافظ، دیوان ص ۲۸۵-۲۸۶

صبح آمد با جام جم چون شیر با زرین علم	در حلق صبح مشک دم صد بیضه عنبر ریخته
مطرب ز بانگ ارغنون کرده حریفان را زبون	ساقی ز جام لاله گون خون معطر ریخته
چون گل بتان سیم بر، بر کف نهاده جام زر	هردم ز لعل چون شکر، صد نقل دیگر ریخته
سیمین بران بسته میان، می کرده درجام کیان	پسته گشاده ساقیان، وز پسته شکر ریخته

عطار، دیوان ص ۵۴۹

نوع دیگری از بزم ها که باز هم در غزل آن را می بینیم بزم خاص عاشق است که بزمی متفاوت با سایر بزم هاست و در واقع بیانی شاعرانه برای توصیف حالات عاشق است. برای عاشق وجود معشوق مجلس بزمی است که شمع آن رخسار یار، می و نقلش دهان او، و خم شراب غمزه معشوق است.

در بزم رخسار دو صد شمع برانگیز وز لعل شکر بار می و نقل فرو ریز
عراقی، دیوان ص ۱۵۹

خوشا شراب و خوشا ساقی و خوشا بزمی که غمزه خوش ساقی بود خمستانش
همان، ص ۱۶۲

اما درودگر زاده شروان از سرزمینی برخاسته بود که مسلمان و ترسا در کنار هم می زیستند، آنجا که مناره و ناقوس هر دو دست اندرکار بودند و محراب و میخانه هر یک گروهی را به سوی خود می کشیدند. شاعر در چنین محیطی از مادری ترسا، زاده شد و پرورش یافت. گاهی باده نوشید و زمانی زهد ورزید و از هر دو با سرسختی تمام در اشعار خود یاد کرد. سخنان زهد آمیز خاقانی را می توان با اشعار سنایی مقایسه کرد و تجدد و اعراض و عزلت او را در شعر حکیم غزنوی، ولی بزم های طرب انگیز خاقانی خاص خود شاعر است. این مضامین را جهت تنوع و تفصیل و تاثیر و آمیزشی را که در یکدیگر می کنند و مضمون های تازه ای پدید می آورند، کمتر می توان با اشعار دیگران مقایسه کرد. این دسته از اشعار خاقانی مانند بسی دیگر از شعرهایش نماینده طغیان روح سرکش اوست.

تغزل بعضی از قصاید خاقانی وصفی پرآب و تاب از بزم های روزگار شاعر است. شاعر شروان که در مراحل از عمر خود هم رکاب عیش و طرب شروانشاهان بوده و گاهی به علت امتناع از میخواری مورد قهر و غضب شاه واقع شده، تصاویر روشن از مجالس بزم و طرب، اعم از بزم های ملوک و مردم روزگار خود بدست داده است.

تاملی در این اشعار نکات قابل توجهی از برنامه های این بزم ها را نمایان می سازد. از آنجا که به دست آوردن تصویری روشن و کامل از این محافل تنها با خواندن تغزل های بزمی خاقانی میسر است و تجزیه ابیات و گسستن زنجیر پیوند آنها مخل فایده خواهد بود، پیش از بررسی تحلیلی اشعار بزمی او مطالعه این تغزل ها می تواند روشنگر نکات دقیق و تصویرگر حال و هوا و فضای این بزم ها باشد.

۱- تغزل مطلع اول قصیده در مدح شروان شاه جلال الدین ابوالمظفر اخستان ابن منوچهر.

صبح خیزان که آستین بر آسمان افشانده اند
... چون در این میدان به دست کس عنان عمر
پای کوبان دست همت بر جهان افشانده اند
بر رکاب باده عمر رایگان افشانده اند
نیست

جرعه ریز جام ایشانند گویی اختران
خوانچه کرده چون مه و مرغان چو جوزا جفت جفت
کابره آبستن تن و نالان دل و مردان به طبع
چنگِ جرّه همچو بازِ زُرَق و کبکانِ بزم
پس بر آن مجلس که بر تربیع منقل کرده اند
دفع سرما را قفص کردند ز آهن پس درو
مجلسِ اُنسِ حریفان را هم از تصحیفِ انس^۱
تا زمین شد خایه و ابر سیه شد ماکیان
رومیان بین کز مشبک قلعه بامِ آسمان
شکل خوان عنکبوتان کرده اند آن گه به قصد
کرده اند از زاده مریخِ عقرب خانه ای

دیوان، ص ۱۰۵

۲- تغزل قصیده در مدح جلال الدین اخستان شروانشاه

می و مشک است که با صبح برآمیخته اند
... می عیدی نگر و جامِ صبوچی که مگر
ساقیان ترکِ فنک عارضِ قُنْدُزِ مژگان
خال مسمارِ زره کرده و خطِ مارِ سپر
پس یک ماه کلوخ اندازان سنگِ دلان
شاهدان از پی نُقلِ دل و جان از خط و لب
یا به هم زلف و لب یار درآمیخته اند
شفق آورده و با صبح برآمیخته اند
کز رخ و زلف حبش با خزر آمیخته اند
زلف و رخساره زره با سپر آمیخته اند
در بلورین قدحی لعلِ تر آمیخته اند
بس جوارش که ز عود و شکر آمیخته اند

دیوان، ص ۱۲۰

^۱ تصحیف انس=آتش

۳- یاد بزم های اصفهبد لیاواشیر در قصیده کوتاهی که شاعر در رثای او سروده است.

عهدِ عشقِ نیکوان بدرود باد
... صف صف از مرغان نشاندن جفت جفت
شاهدانِ بزم را گیسویِ چنگ
وصل و هجران هر دوان بدرود باد
همبرِ طاق ابروان بدرود باد
بستن اندر گیسوان بدرود باد

دیوان، ص ۷۷۰

۴- تغزل قصیده در مدح خاقان اکبر منوچهر شروانشاه

دور فلک ده جام را زان نور عذرا داشته
... مجلس ز می زیور زده از جرعه خاک افسر زده
خُمِ صرع دار آشفته سر کف بر لب آورده ز بر
مرغِ سحر تشنیع زن بر قتلِ مرغِ بابزن
مجلس دو آتش داده بر این از حجر آن از شجر
منقلِ مربعِ کعبه سان آشفته در وی رومیان
این سبز طشتِ سرنگون طاسِ زر آورده برون
ساقی به رخ ریحان جان خطش دبیرستانِ جان
بر گوهرِ دل بُرده پی جامِ صدف زانگشت وی
می چون شفق صفرا زده مستان چو شب سودا زده
می آتش و کف دود بین آن کفِ سیم اندود بین
از عکس می مجلس چنان چون باغِ زرین در خزان
داود صوت اندۀ زدای الحانِ موسیقی سرای
بربط کشیده رگ برون رگه‌اش را پالوده خون
وان چنگِ گردون فش سرش ده ماه نو خدمت گرش
نای از دو آتش بادخور نی طوق و نارش تاجِ سر
دف چون هلالی بدرسان گرد هلالش اختران
در جان سماع آویخته مستان خروش انگیخته
من زان گُره گوشه نشین نه دُردکش نه جرعه چین
چون عده داران چارمه در طارمی واداشته
صبح از جگر دم بر زده مرغ از گُله آوا داشته
وان چنگِ مستسقی نگر در سینه صفرا داشته
مرغِ صراحی در دهن تریاقِ غمها داشته
این کرده منقل را مقرر آن جام را جا داشته
لیبک گویان در میان تنِ مُحرم آسا داشته
بر یادِ طاسِ زرکنون ما طاسِ صهبا داشته
در مُلکِ لب سلطانِ جان وز مشک طغرا داشته
انگشت او با جامِ می ماهیست دریا داشته
آتش در این خضرا زده دستی که حمرا داشته
مریخِ خون آلود بین بر سرِ ثریا داشته
باغ از دم رامشگرانِ مرغانِ گویا داشته
ادریس دمِ صنعتِ نمای اعجازِ پیدا داشته
ساقی به طاسِ زر درونِ خونِ مصفا داشته
ساعاتِ روز و شب و درش مطرب مهیا داشته
باد و نی نارش نگر هر سه زبان ناداشته
هر سو دو اختر در قران جفتی چو جوزا داشته
نُقلِ نو اینجا ریخته جامِ می آنجا داشته
می ناب و شاهد نازنین ساقی مُحابا داشته

دیوان، ص ۳۸۲

۵ - تغزل قصیده در مدح ابوالمظفر اخستان ابن منوچهر

صبح خیزان بین قیامت در جهان انگيخته
... نکهتِ جامِ صبوحی چون دمِ صبح از تری
شاهدانِ آبِ دندان آمده در کارِ آب
روی ساقیِ خوانِ جان وز چهره و گفتار و لب
کشتی زریں به کفِ دریایِ یاقوتین درو
آهوی شیرافکنِ ما گاوِ سیمین زیرِ دست
بحر دیدستی که خیزد گاوِ عنبرزای ازو
دیده باشی عکسِ خورشیدِ آتش انگیز از بلور
گریه تلخِ صراحیِ تُرکِ شکرخنده را
ما به بوسه بر لبِ ساقی شده فندق شکن
خورده می چندان به طاسِ زر که بر قرطاسِ سیم
چند صفِ مطرب نشانده آتش انگیزِ طرب
دستِ موسیقارِ عیسی دم ز رویِ ارغنون
بربطی چون دایگانیِ طفلِ نالان در کنار
بربط از بس چوب کز استاد خورده طفل وار
نای چون شاهِ حبش ده تُرکِ خادم پیش و پس
چنگ چون بُختی پلاسی کرده زانوبند او
بازوی دستِ رباب از بس که بر رگ خورده نیش
دف هلالِ بدر شکل و در شکارستان او
زخمه گشتاسب در کینِ سیاوش نقشِ سحر

نعره هاشان نفخِ صور از هر دهان انگيخته
عطسه مشکین ز مغزِ آسمان انگيخته
فتنه را از خواب خوش دندان کنان انگيخته
هم نمک هم سرکه هم حلوا ز خوان انگيخته
وز حبابِ گنبدآسا بادبان انگيخته
از لب گاوش لعابِ لعل سان انگيخته
گاوین زو بحرِ نوشین هر زمان انگيخته
از بلورِ جامِ عکسِ می همان انگيخته
خوش تُرُش چون طوطی از خواب گران انگيخته
تا فعان زان پسته شکریشان انگيخته
خور طلسمِ نو به آبِ زعفران انگيخته
وابِ سحر از زخمه سودانشان انگيخته
غنه های اسقفِ انجیلِ خوان انگيخته
طفل را از خواب دستِ دایگان انگيخته
ابجدِ روحانیان بین از زبان انگيخته
هشت خلد از طبع و نُه چشم از میان انگيخته
وز سرِ بیینی مهارش ساربان انگيخته
نیشِ چوبینش ز رگِ آبِ روان انگيخته
از حمل تا ثور و جَدیش کاروان انگيخته
پیشِ تختِ شاهِ کیخسرو مکان انگيخته

دیوان، ص ۳۹۲

۶ - تغزل در ترجیع بندی در مدح جلال الدین ابوالمظفر اخستان

کوس را دیدی فغان برخاسته
... مجلس از جام و تنوره گرم و خوش
آتش از انگشت بین سر برزده
بانگِ مرغان بین چنان برخاسته
باد و آتش زین و آن برخاسته
روم در هندوستان برخاسته

نغمه مطرب شده چون نَفخِ صور
 می چو عیسی وز رومی ارغنون
 گوشِ بربط تا به چوب انباشته
 نای بی گوش و زبان بسته گلو
 چنگ بین چون ناقه لیلی و زو
 بهر دستینه ی رُبَاب از جام و می
 لحنِ زهره بر دفِ سیمینِ ماه

تا قیامت در جهان برخاسته
 غنّه انجیلِ خوان برخاسته
 ناله ش از راهِ زبان برخاسته
 از رو چشمش فغان برخاسته
 بانگِ مجنون هر زمان برخاسته
 زرّ و بُسَدّ رایگان برخاسته
 بر در شاهِ اخستان برخاسته

دیوان، ص ۴۵۷

۷- تغزل بند سوم از ترکیب بندی به مطلع

خوش خوش به روی ساقیان لب گشت خندان صبح را

گویی به عود سوخته شستند دندان صبح را

...

مجلس پری خانه شمر بزم سلیمان بین درو
 کام قنینه خون فشان چون اشک داود از نشان
 گر فاسقان را از گنه در باغ رضوان نیست ره
 شکل تنوره چون قفس طاووس و زاغش هم نفس
 خیکست شش پستان زنی رومی دلی زنگی تنی
 چون نیش چوبین را کنون رگهای زرین شد زبون
 بربط تنی بیجان نگر موزون به چارارکان نگر
 نالان رباب از بس زدن هم کفچه سر هم کاسه تن
 چنگست عریان فش سرش صدره بریشم در برش
 نایست چون طفل حبش ده دایگانش تُرک فش
 دف را خم چوگان شه با صورت ایوان شه

در صفّه ها بستان نگر صفهای مرغان بین درو
 مرغ صراحی جان کنان داودی الحان بین درو
 در روی ساقی کن نگه صدباغ رضوان بین درو
 چون ذروه افلاک بس مریخ و کیوان بین درو
 مریم صفت آبستنی عیسی دهقان بین درو
 خیز از رگِ خم ریز خون قوتِ رگِ جان بین درو
 هر هشت رگ میزان نگر زهره به میزان بین درو
 چوبین خرش زرین رسن بس تنگ میدان بین درو
 بسته پلاسین میزرش زانوش پنهان بین درو
 نه چشم دارد شوخ و خوش صدچشم حیران بین درو
 همچون شکارستان شه اجناس حیوان بین درو

دیوان، ص ۴۵۲

۸- تغزل قصیده در مدح جلال الدین ابوالمظفر اخستان بن منوچهر

پیش که صبح بردرد شقه چتر چنبری
 ... آن می و جام بین به هم گویی دست شعوّده

خیز مگر به برق می بُرَقِ صبح بردری
 کرده ز سیم ده دهی صرّه زرّ شش سری